

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نمایشنامه فراق یار

مرد سفید پوش

حاکم

عطار

محمد

صدای شجنه

* پرده اول *

صحنه: «زندان» فضایی مخوف از زندانی با درهای آهنی دوجداره مشبک ، مردی سفید پوش در وسط صحنه. موسیقی سوزناکی که گویای ترس و دلهره وحشت می باشد صحنه را پر کرده، صدای شکنجه و آزار و اذیت افرادی همراه موزیک در صحنه طنین انداز می شود».

مرد سفید پوش: ای دیوارهای ظلم فرو ریزید. ای روزگار چه خیانت ها بر آنها روا داشتی ، با دست غدار خود پافشاری در آوارگی آنها بدست دونان از خانه و کاشانه شان کردی ، این را بدانکه خدا به بد اندیشان و ستمگران مهلت داد و اساساً کارهای خدا روی مهلت است. در آنجای که مرگ کام خود را باز کرده و شمشیر های مرگبار به هم می خورد دسته ای به خون آغشته شده و دسته ای را به ریسمان اسارت بسته و گروهی به خاک افتاده بودند. بدان که آنها در جایگاه همیشگی خود مأوا گزیدند. ولی دیدگان دوستداران آنها پیوسته بر آنها اشگ می ریزد. دشمنان

جای ایشان گرفتند و به جان خودم که چه بد کسانی به جای آنها
قرار گرفتند. آنان برای ما چون بارانی بودند که ما به آنها سیراب
می شدیم و مانند ستاره هایی بودند که با آنان هدایت می یافتیم
ای ساربانانی که برای شتران آواز می خوانی این سخنان را بشنو
و آویزه گوش کن.

«همچنان صدای زجه عده ای ازدور به گوش می رسد
همزمان با صدا، مردی متکبر و با غرور یعنی حاکم شهر وارد
صحنه شده، پیوسته انگشتان خود را در ریشش فرو می برد
و آنها را با انگشت شانه می زند . که این نشانه خشم او از
چیزی می باشد. مرد سفید پوش رو به نقطه ای خیره شده زیر
لبان خود وردی می خواند . حاکم رو به مرد سفید پوش :»

حاکم :تورا نام چیست که اینگونه بی مهابا ،سراز پا نمی شناسی
و به خواسته خود اصرار می ورزی و لعن و نفرین خود را از
زمین و زمان دریغ نمی داری. احساسات خود را درکوی و برزن
در گوش مردم طنین انداز کرده ای ؟

مرد سفیدپوش: عاشقان را نام به چه کار آید؟ از صُلبی عاشق
پای در کرهٔ خاکی گذاشته ام .

حاکم : ای عاشق! خوب بشنو تا چه می گویم ، تو میدانستی که
اگر از دستوری که من داده ام کسی سر پیچی می کرد به عقوبت
سخت من گرفتار می شد و دودمانش به باد می رفت؟ « با طنز
و کنایه ».

مرد سفیدپوش: ای امیر به راستی از خدا ترسی به دل نداری؟
که در راهها پاسگاه و سربازانی گماشته ای هرکس را که به
زیارت مولایش برود دستگیر کرده و در شکنجه و عذاب کنند.
و این چنین ظلم و ستم به مردم روا می داری! نعمت و نیکی خدا
را بر مردم مکدر می سازی!

حاکم : به خدا قسم ! سخن جز آنچه گفתי نیست! چون من کینه
سختی از آنها به دل دارم .

مردسفيدپوش: بدان که خدا به شتاب تو در ظلمی که می کنی شتاب ندارد و از آنچه تومی کنی غافل نخواهد بود.

حاکم: «باحرفهای دروغی که می خواهد با آن، دوستان علی (ع) را به طرف خود جذب کند یعنی مزورانه» اگر نبود دوستی تو در دل ما، البته گردن بی مقدارت را می زدم که این سخن بر من گفتی! «کنایه».

مردسفيدپوش: ای امیر ترس و هراس از فرمان تو، ترس از خدا را از سرمن بیرون نخواهد کرد و تهدیدهای تو هیچ چیزی را درمن عوض نخواهد کرد، از دوستی من به خاندان علی (ع) ذره ای نخواهد کاست.

حاکم: «حاکم خشم خود را در پشت تبسم های دروغی خود پنهان می کند و با طنز و کنایه» در سرزمین من، زیر لوای حکومت من، روزگار می گذرانی و خدمت فرزندان علی می کنی؟! هان؟!!

مردسفيدپوش: اينقدر من، نگو که ، من وتو بنده کردگاريم ، بايد گوش به فرمان او باشيم ولا غير ! آيا دوست داري که به زبان اطمینان دوستی که خود اشاره کردی سخن بگويم يا به صورت رعب از پادشاهی وبيم از مقام خلافت؟

حاکم : «حاکم می خواهد دوستان علی را با خدعه و مکر و حرفهای دروغین به طرف خود جذب کند، با طنز و کنایه » به زبان دوستی ، با آمدن تو به طرف ما ، به قدر و منزلت خاندان ما افزوده نخواهد شد. اما در کنار ما می توانی به آرامش ، رفاه زندگی که همه در آرزوی رسیدن به آن هستند دست یابی .

مردسفيدپوش: دنيا پرستان کورند، کوری قلبشان است در فهم عشق ، اين زمين از آن خداست وعلی(ع) ولی خداست واطاعت از ولی امر و اولاد او واجب .ترس از خدا دلها را قوی دشمنان را مأیوس می گرداند.آيا مقدرات خداوندى را تو انکار می کنی؟!

حاکم:با آمدن جلاد آنچه گفתי ديگر بر زبان نخواهی آورد. جلاد؟! اگر دير کنی گردن خودت زير ساتور خواهد رفت ،بيا

زبان این عاشق پیشه را از حلقومش بیرون کن که دیگر یاوه
نگوید که من از یاوه گویی بیزارم.

«جلاد دست بر شمشیر آماده کشتن مرد عاشق که با اشاره
دوباره امیر منتظر فرمان بعدی و صحنه را ترک می کند»

حاکم : صبرکن شاید به سر عقل آمده و سخنان ما را به مزاح
نگرفته باشد و جان بی مقدار خود را نجات دهد . مگر نه؟!

مرد سفید پوش : مرگ و نجات جان انسانها به دست اوست،
اگر مقدرات الهی بر این باشد که خلافت به دست فرزندان
علی (ع) تا آخر الزمان اداره شود، آیا تو به همراه سپاهی که
شمارش بر نظر نیاید فراهم آوری ، توان مقابله با آن خواهی
داشت؟

حاکم : کسی را در مقابل مقدرات الهی قدرتی نخواهد بود. اما
تقدیر بر این است که این حکومت ...!

« مرد سفید پوش حرفهای او را قطع می کند»